

رسالة البصيرة

تأليف

محمد بن اسحق بن عوف

با
تعلیقات آقامیرزا هاشم اشکوری

باهتمام
سید جلال الدین آشتیانی

ستار انقلاب فرهنگی



مرکز نشر دانشگاهی

مرکز نشر دانشگاهی

۵۴

رسالة النصوص

تأليف: محمد بن اسحق قونوی

بتصحیح سیدجلال الدین اشتیانی

تهران، ۱۳۶۲

حروفچینی و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد

صحافی: چاپخانه مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی

بها: ۲۵۰ ریال

حق چاپ برای مرکز نشر دانشگاهی محفوظ است

فهرست

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
۵	رسالة النصوص (همراه با حواشی اشکوری)
۹۱	تمه حواشی اشکوری
۱۰۸	تعليقه اشکوری
۱۱۸	فهرست اعلام

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

صدرالدین محمدبن اسحق قونوی یا قونیوی (۶۰۷-۶۷۳) ملقب به شیخ کبیر، مهمترین شاگرد محیی‌الدین ابن عربی و شارح کلام و جانشین اوست. وی جامع جمیع معارف ظاهری و باطنی و استاد علوم عقلی و نقلی بود و در تعلیم عرفان نظری و تنظیم مباحث و طرح مسایل مکتب ابن عربی بی‌نظیر بود، به طوری که عبدالرحمن جامی در نفحات الانس^۱ می‌نویسد که فهم مقصود محیی‌الدین «در مسأله وحدت وجود بر وجهی که مطابق عقل و شرع باشد جز به تتبع تحقیقات وی» میسر نیست. در واقع نخستین کسی که عرفان ابن عربی را به طرز جدید بیان کرد تا مقصود و مراد محیی‌الدین بهتر فهمیده شود قونوی بود.

صدرالدین قونوی عامل اصلی اشاعه آراء و نظریات محیی‌الدین بود. مشایخ بزرگی که هر يك سعی کردند کتابهایی در شرح و بیان آراء محیی‌الدین بنویسند، از قبیل مؤیدالدین جندی شارح فصوص الحکم، سعدالدین فرغانی نویسنده

۱. عبدالرحمن جامی. نفحات الانس به تصحیح مهدی توحیدی‌پور، تهران، ۱۳۳۷، ص ۵۵۶.

مشارق الدراری، و فخرالدین عراقی از جمله شاگردان و تربیت شدگان مکتب او بودند. وی تصنیفات متعددی نیز به عربی و فارسی از خود به جا گذاشت که تعداد آنها را تا ۳۹ عنوان ذکر کرده اند. تفسیر الفاتحه (حیدرآباد، ۱۳۶۸ هـ. ق.)، مفتاح الغیب (تهران، ۱۳۲۳ هـ. ق.)، النفحات الالهیه (تهران، ۱۳۱۶ هـ. ق.)، الفکوک (تهران، ۱۳۱۵) و النصوص از جمله آثار عربی اوست که به طبع رسیده است. از آثار فارسی منسوب به او نیز دو رساله تا کنون شناخته و چاپ و منتشر شده است، یکی به نام مطالع ایمان (در تشریح جاویدان خزد، سال ۴، شماره ۱، ۱۳۵۷ هـ. ش.) و دیگری تبصرة المبتدی و تذکره المنتهی (تهران، ۱۳۶۰).

رساله النصوص (یا چنانکه مصنف خود در پایان رساله یاد کرده است: النصوص مفتاح مفاتیح الفصوص) یکی از آثار عربی قونیوی است که مانند مفتاح الغیب به بیان عرفان نظری در مکتب محیی الدین می پردازد. این اثر مشتمل بر یک دیباچه در حمد خدا و صلوات بر رسول و بیست و یک فصل کوتاه یا نص است و با بحث درباره حق تعالی از حیث اطلاق ذاتی او و عدم شناخت او در این مرتبه و عدم صحت انتساب هرگونه نسبتی به او، حتی نسبت وحدت و وجوب و مبدئیت و اقتضاء ایجاد یا صدور اثر، آغاز می شود و مسائلی چون اسماء و صفات و احکام الهیه و انتساب آنها به حق از حیث تعینات، و اشتغال تعین اول بر اسماء ذاتی، و مغایرت اسماء با یکدیگر و ضدیت و اتحاد بعضی با بعضی دیگر، و مسأله علم و غیره ادامه می یابد.

۱. در مورد تعداد دقیق آثار قونیوی هنوز تحقیقات کافی به عمل نیامده است. بروکلیمان در تاریخ ادبیات عرب تعداد ۳۲ اثر را نام برده، و استفان روسپولی (S. Ruspoli) در رساله دکترای خود تحت عنوان *La clef du monde suprasensible* ۳۹ اثر را ذکر کرده است، ولی ویلیام چیتیک معتقد است جمع آثاری که به یقین می توان به قونیوی نسبت داد از ۲۵ اثر تجاوز نمی کند. دکتر چیتیک خود مجموعاً بانزده کتاب و رساله عربی و فارسی را نام می برد (رک. مقدمه ویلیام چیتیک به «ترجمه انگلیسی وصیت نامه صدرالدین قونیوی»، در جاویدان خزد، سال ۴، شماره ۱، صص ۴۷-۵۰).

۲. این کتاب همراه با شرح محمدبن حمزه فناری به نام مصباح الانس یکی از کتابهای مهم درسی در عرفان نظری بوده است. استاد جلال الدین اشتیانی در وصف مفتاح می نویسد: «این کتاب بهترین کتاب در عرفان علمی است و مشحون از تحقیقات و تدقیقات است. آخر کتاب مفتاح الغیب در خواص انسان کامل مطالبی دربر دارد که بعد از ائمه اطهار (ع) احدی در معارف حقه بدان متانت سخن نگفته است.» (شرح مقدمه قیصری، مشهد، ۱۳۴۴، ص ۳۳۷).

۳. برای توضیح درباره کیفیت چاپ آثار فارسی قونیوی بخصوص رساله تبصرة المبتدی، رجوع کنید به نقد اینجانب در نشر دانش، سال دوم، شماره ۵، مرداد - شهریور ۱۳۶۱، ص ۵۵-۶.

رساله نصوص يك بار همراه تمهيد القواعد ابن تركه اصفهانی به سال ۱۳۱۶ هـ ق. و بار دیگر همراه شرح منازل السائرین عبدالرزاق کاشانی و فکوک قونیوی در ۱۳۱۵ هـ ق. (چاپ دوم، ۱۳۵۴ هـ ش.) در تهران به طبع رسیده است. چاپ حاضر را استاد آشتیانی از روی این دو نسخه چاپی و نسخه‌ای خطی متعلق به مرحوم میرزا احمد آشتیانی تصحیح کرده است.

در زیرنویس صفحات متن، حواشی مرحوم میرزا هاشم اشکوری (متوفی ۱۳۳۲) از استادان به نام عرفان نظری در عصر حاضر و شاگرد آقا محمد رضا قمشه‌ای - رضوان الله علیهم - به چاپ رسیده است. این زیرنویسها قبلاً هم در چاپ ۱۳۱۶ نصوص (همراه با تمهید القواعد) چاپ شده بود. علاوه بر این، تمه‌ای بر این حواشی از صفحه ۹۱ تا ۱۰۸ به طبع رسیده و به دنبال آن تعلیقه دیگری است از مرحوم اشکوری که از روی نسخه منحصر به فردی که به خط میرزا علی اکبر طباطبائی نوشته شده است تهیه و پس از اصلاح غلطهای آن به چاپ رسیده است.

مقدمات چاپ کتاب حاضر در سال ۱۳۵۴ در چاپخانه دانشگاه مشهد فراهم شده و حتی متن و حواشی تا صفحه ۱۱۲ به طبع رسیده بود، ولی متأسفانه چاپ تمه کتاب و نشر آن به تعویق افتاده بود. مرکز نشر دانشگاهی برای حفظ و احیاء این اثر باقی کار را در سال گذشته به عهده گرفت. علاوه بر چاپ صفحات پایانی، فهرست اعلامی به انتها و فهرست مطالبی به ابتدای آن افزود و غلطنامه‌ای نیز برای آن تهیه کرد. بدیهی است که این چاپ يك تصحیح انتقادی نیست و بیشتر مبتنی است بر نسخه‌های چاپی این اثر که با نظر جناب آشتیانی که از استادان مسلم عرفان است تصحیح شده است. برای تهیه چاپ انتقادی باید به نسخه‌های خطی معتبری دسترسی پیدا کرد.

حق این بود که مصحح محترم خود مقدمه‌ای بر این اثر می‌نوشتند و توضیحاتی درباره اهمیت رساله و تعلیقات آن و روش خود در تصحیح می‌دادند، ولی متأسفانه به علت کسالت موفق به این کار نشدند. امیدواریم که خدای تعالی صحت و سلامت کامل را به ایشان بازگرداند تا بتوانند به فعالیت خود در احیاء متون اسلامی ادامه دهند.

نصرالله پورجوادی

۲۶ فروردین ۱۳۶۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذى ابان بمستقرات الهمم مراتب علم اليقين وعينه وحقه^١ ودرجاته، ووضح بسكون قلق الطالبين حال الوصول الى منتهى شاو نفوسهم تفاوت درجاتهم فى منازل معرفته سبحانه وتقرباته، وميَّز خاصَّةً من بين الخلق بان لم يجعل لهم غاية سوى ذاته من جميع عوالمه وحضرات اسمائه وصفاته ، بل جعل منتهى مدى همهم اشرف متعلقات علمه الذاتى واعلى مراداته ، حتى صار نهاية مرادهم وغاية مرماهم ما يريد بذاته لذاته ومن جهة اعلى حِيَّيات شؤنه الاصلية الاول وارفع تعيَّناته ، فهو سبحانه عين علمهم اليقيني وعينه وحقه فى ساير مراتب علمه الذاتى المتعلق به أولاً ثم بمعلوماته^٢ مع استهلاكهم فيه من حيث هم وبقاء حكمهم وسرايته فى جميع موجوداته وحضراته . وصلى الله على المتحقق به من حيثية الشهود الاكمل ، والعلم الاتم ؛ الاشرف الاشمل مع

١ - اى درجات كل من علم اليقين وعينه وحقه .

٢ - معلوماته (خ ، ل) .

دوام الحضور معه سبحانه في جميع مواطنه واحواله ومقاماته ومراتبه ونشأته، سيدنا محمد صلى الله عليه وآله، والصفوة من أمته واخوانه، الحائزين ميراثه الاتم^١ المشتمل على علومه واحواله ومقاماته مع تحقيقهم بنتائج حظوظهم^٢ الاختصاصية المميزة ايّاهم عنه التي تميز بها^٣ خواص الوسائط وثمرات التبعية واحكام الحد والروابط؛ صلاة مستمرة الحكم دائمة الاتباع^٣ دوام الزمان من حيث حقيقته الكلية وصور احكامها التفصيلية المعبر عنها بسنينه وشهوره وايّامه وساعاته .

(١)

نص^٤ شريف هو اول النصوص الواجب تقديمه

اعلم ان الحق من حيث اطلاقه الذاتي^٤ لا يصح ان يحكم عليه بحكم او يعرف بوصف او يضاف اليه نسبة ما من وحدة او وجوب وجود او مبدئية او اقتضاء ايجاد او صدور اثر او تعلق علم منه

١- اي صفاتهم واحوالهم .

٢- اي تميز بالنتائج الاختصاصية من الصفات والاحوال بين احكام الروابط في القوة والضعف والتقدم والتأخر مقاماً .

٣- الايناع ، الايقاع (خ) .

٤- اي المأخوذ لابطرط، اي لاعتبار كونه وجوداً فحسب، اي من غير اعتبار التجريد والتخليط . فالمراد بالاطلاق الذاتي هو ما لا يعتبر فيه قيد، لا ما قيد بالاطلاق، وهو المأخوذ بشرط، اي التجريد عن القيود، والاول هو المأخوذ لا بشرط (هـ ش) .

بنفسه او غيره^١. لان كل ذلك يقضى بالتعيين والتقيد، ولا ريب فى ان تعقل كل تعيين يقضى بسبع اللاتعيين عليه، وكل ما ذكرناه ينافى الاطلاق، بل تصور اطلاق الحق^٢ يشترط فيه ان يتعقل، بمعنى انه وصف سلبى لا بمعنى انه اطلاق لضده التقيد، بل هو اطلاق عن الوحدة والكثرة المعلومتين^٣ وعن الحصر أيضاً فى الاطلاق والتقيد، وفى الجمع بين كل ذلك، او^٤ التنزه عنه فيصح فى حقه كل ذلك حال تنزهه^٥ عن الجميع، فنسبة كل ذلك اليه وغيره^٦ وسلبه عنه على السواء، ليس احداً الامرين باولى من الآخر.

واذ اوضح هذا، علم ان نسبة الوحدة (والمبدئية والتأثير والفعل الايجادى ونحو ذلك انما يصح^٧ وينضاف) الى الحق باعتبار التعيين.

وأول التعيينات^٧ المتعلقة-النسبة الذاتية- لكن باعتبار تمييزها

١ - بغيره - خ .

٢ - اى ان قيّد بالإطلاق فهو بمعنى سلبى، اى لا يعتبر فيه القيد، لا ان يعتبر فيه عدم القيد (ه ش) .

٣ - للجمهور، اى العدديتين (ه ش) .

٤ - و خ .

٥ - قوله : حال تنزهه عن الجميع (الى آخره) فاطلاقه عن كل القيود لا ينافى ظهوره بقيود الأشياء واحكامها . (تدبير هاشم) .

٦ - لفظه وغيره ليس فى بعض النسخ، وعلى هذه النسخة فهو عطف على كل ذلك (هاشم) .

٧ - قوله : واول التعيينات المتعلقة بالنسبة العلمية الذاتية (الى آخره) اى، اول لوازم الوجود الحق من حيث الالوهية والواحدية التى فيها التعيينات المتعلقة

عن الذات؛ الامتياز النسبي^١ لا الحقيقي^٢، وبواسطة النسبة العلمية^٣ الذاتية يتعقل وحدة الحق ووجوب وجوده ومبدئيته، وسيما من حيث ان علمه بنفسه في نفسه، وان عين علمه بنفسه سبب لعلمه بكل شيء، وأن الاشياء عبارة عن تعيّنات تعقلاته الكلية والتفصيلية، وان الماهيات^٤ عبارة عن تلك التعقلات، وانها تعقلات منتشة^٥ التعقل بعضها^٥ من بعض، لاي معنى انها تحدث في تعقل الحق، تعالى الله، عما لا يليق به. بل تعقل البعض^٦ متأخرا لرتبة عن البعض،

المتأخرة، هو العلم الذاتي الالهي، فتعيّن نسب الالوهية بالعلم. فقولاه: أول، متدء، وخبره النسبة العلمية الذاتية، فهذه النسبة العلمية الذاتية مقام الوجدانية التالية للأحادية التالية للإطلاق المجهول النعت. وهي المسماة بالتعيّن الثاني وحضرة الارتسام والمعاني والواجبية والمبدئية، وغيرها من الأسماء تدبر (هاشم).
١ - اي من حيث النسبة الى المتعلقات، فالعلم باعتبار ذات الحق احدى مثله، وكثرته بالنسبة الى المتعلقات، وهو اول لازم لذات الحق من حيث امتيازه النسبي، وهو محتد الكثرة المعنوية ومشروعها.

٢ - اي لا من حيث انها صفة قائمة بالحق كما توهمه من قال بزيادة الصفات، ان لا يقول به محقق موحد، وكذلك لا باعتبار انها عين الذات، ان لا يعقل من تلك الحيثية نسبة يعبر عنها بالعلم او غيره، ولا كثرته وجودية او اعتبارية. فافهم (ميرزا هاشم).

٣ - اي الذاتية الالهية.

٤ - اي حقايق الأشياء عبارة عن تعقلات تلك التعيّنات المسماة بالأشياء، وهي المسماة بالأعيان الثابتة (ميرزا هاشم).

٥ - اجناساً وانواعاً واشخاصاً (ميرزا هاشم).

٦ - لان بعضها كالاجناس لما تحتها، وبعضها بمنزلة الأنواع، وبعضها بمنزلة الاشخاص واحوالها. قال الشيخ المصنّف في النفحات (الف)، ان الشئون الكلية ←

وكلّهما تعقّلات ازليّة ابدية على وتيرة واحدة يتعقّل فى العلم ويتعلّق^١ بها بحسب ما يقتضيه حقايقها ومقتضى حقايقها^٢ على نحوين .

احدهما ، تعقّلها من حيث استهلاك كثرتها فى وحدة الحق ، وهو تعقّل المفصّل فى المجمل ، كمشاهدة العالم العاقل بعين العلم فى النّوأة الواحدة ما فيها بالقوّة من الاغصان والاوراق والثمر التّذى حصل فى كل فرد من افراد ذلك الثمر ، مثل ما فى النّوأة الاولى ، وهكذا الى غير نهاية .

والنّحو الاخر ، تعقّل احكام الوحدة جملة بعد جملة ، فيتعقّل كل جملة بما يشتمل عليه من الماهيات التى هى صور تلك التعقّلات المتكثرة المتعدّدة^٣ للوجود الواحد ، وهكذا عكس الاستهلاك الاول المشار اليه ، فان ذلك عبارة عن استهلاك الكثرة فى الوحدة ، وهذا

→
الالهية التى صرّحنا انّها كفيات كالاجناس لما تحتها ، فيسمّى من حيث جنسيتها اسماء اول ، ومفاتيح الغيب ، وامّهات الصفات ، وغير ذلك من الالقاب . ويسمّى الصّور الوجودية الظاهرة باحكام تلك الشّئون ، ملائكة وانبياء ، ورسلاً واولياء وغير ذلك . ويتدرّج الأمر متنازلاً ، تنازل الأنواع والاجناس النسبية ، حتى ينتهى الأمر الى الاشخاص واحوال الاشخاص . انتهى فلا يخفى عليك انّ ذلك الحكم ، اى الإتنشاء ، ثابت فى الأسماء والحقايق والمراتب . تدبّر (هاشم) .

١ - اى يتعلّق العلم بها .

٢ - اى من حيث التعقّل وتعلّق العلم بها

٣ - المتعدّدة . خ

هو استهلاك الوحدة في الكثرة ، فليعلم ذلك .

(٢)

النص الثاني^١

اعلم ان الحق من حيث اطلاقه واحاطته لا يسمى باسم ولا يضاف اليه حكم ولا يتعيّن بوصف ولا رسم . ليس نسبة الاقتضاء اليه باولي من نسبة الاقتضاء ، فان الاقتضاء المتعقل اذ ذاك او المنفى ، هو حكم متعيّن وصف مقيّد . ثم ليعلم ايضاً ان الاقتضاء وان كان ذاتياً^٢ ، فان له ثلاث مراتب ، حكم من حيث المرتبة الاولى هو انه لا يتوقف نعيثه على شرط ولا موجب^٣ تكون سبباً لتعيثه . وحكمه من حيث المرتبة الثانية هو انه يتوقف نعيثه على شرط واحد فحسب .

وحكمه من حيث المرتبة الثالثة هو ، ان ظهور احكامه يتوقف على شروط واسباب ووسايط ، فحكم الاقتضاء الاول ، الفيض الذاتي لا لموجب ، ولا يتعقل في مقابله قابل او استعداد^٤ . وحكم الاقتضاء

١ - نص^٢ شريف . خ

٢ - اي ظهور الوجود الحق من الغيب الى الشهادة ، و بروز من حيث اقترانه للأعيان الثابتة التي هي الحقايق العلمية على حسب اسؤلتهم على حسب الإستعدادات والقابليات الأقسيمية ، وان كان ذاتياً لا يتوقف على شيء ، ولكن له ثلاث مراتب وجودية من جهة القوابل يختلف حكمه بحسب تلك المراتب الوجودية . تدبّر (ميرزاهاشم) .

٣ - اي وجودي^٢ (ش) .

٤ - اي استعداد مجعول (ش) .

الثانى التّوقّف على شرط واحد وجودى فحسب ، وذلك الشرط الوجودى هو العقل الاول الذى هو الواسطة بين الحق وبين ما قدّر وجوده من الممكنات الى يوم القيامة .

وامّا حكم الاقتضاء من حيث المرتبة الثالثة ، فان ظهور اثره وحكمه موقوف على شروط شتى كباقي الموجودات . ولست اعنى بهذا ، ان ثمة اقتضات ثلاثة مختلفة الحقايق ، بل هو اقتضاء واحد له ثلاث مراتب ، يظهر ويتعيّن به من حيثيّة كشل مرتبة منها اثر ، او آثار . فافهم .

(٣)

ومن النصوص الالهية

اعلم ان العلم الوجدانى الذاتى ، يضاف^١ اليه التعدد من حيث تعلّقه بالمعلومات ، ولا يتحقّق بادراكها الا من حيث تعيّناته وتعلّقاته ، وتعلّقه بكل معلوم تابع للمعلوم بحسب ما هو المعلوم عليه فى نفسه ، بسيطاً كان المعلوم ، او مركّباً ، زمانياً كان او مكانياً ، او غير زمانى ولا مكانى ، موقت القبول ، متناهى الحكم والوصف ، او غير موقت ولا متناه فيما ذكرناه ، فاعلم ذلك . ومن تفاريع ما ذكرنا^٢ من النصوص ايضاً ، ان الحكم من كل حاكم^٣

١ - يضاف (خ ل) .

٢ - نصّ (خ ل) .

٣ - اى الحكم قد يكون تابعاً لحال الحاكم ، وقد يكون تابعاً لحال المحكوم

عنه (ش) .

على كل محكوم عليه تابع لحال الحاكم حين الحكم ، وتابع لحال المحكوم عليه حال حاكم الحاكم عليه، فان كان المحكوم عليه مما من شأنه التنقل في الاحوال ، تنوعت احكام الحاكم عليه في كل حال، واختلف بحسب تلبسه بتلك الاحوال، وان كان المحكوم عليه من شأنه الثبات على وتيرة واحدة ثبت حكم الحاكم عليه بحسب التعلق الاول المعين بحكم الحاكم ومقتضاه ، وبقي الامر بحسب حال الحاكم^٢. هل الحاكم من مقتضى ذاته التقلب في الاحوال بحسبها ، او مقتضى ذاته انه ثابت والاحوال تتقلب^٣ عليه، فيكون بتبعيته حكم الحال بحسب احدا الامر من الحاصرين لمراتب حكم كل حاكم وكثل محكوم عليه، ان لا يخرج عما ذكرته حكم حاكم ولا

١ - لحكم (خ ل) .

٢ - يعني، اذا قسمنا الامر بحسب المحكوم عليه، وبيّنا حكم كذا قسم، بقي عندنا بيان حال الحكم بحسب الحاكم وملاحظته ، انه هل هو من مقتضى ذاته انه ثابت على وتيرة واحدة ، والاحوال تتقلب عليه، كالوجود وظهوراته ، او مقتضى ذاته التقلب في الاحوال بحسبها ، كالمسالك ومقاماته وحكم الاول الثبات، لأن معلومات الحق لا يتبدل ، وحكم الثاني التبدل بحسب تبدل الحاكم . والحاصل في المقام ، ان الحاكم والمحكوم عليه بحسب الثبات والتقلب على اربعة اقسام .

الاول ، كونهما ثابتين، كالعلم الذاتي؛ فان الحاكم الذي هو الحق والمحكوم عليه الذي هو الحق ايضاً ثابتان ، فان الحق يحكم بنفسه لنفسه بانه معلوم. والثاني، كونهما غير ثابتين كاحكام المسالك حين ينتقل الى المقامات . والثالث، كون احكام ثابتاً دون المحكوم عليه، كاحكام الوجود على التعيينات ، وحكمه التنوع . الرابع، عكسه، كاحكام التعيينات على الوجود ، وحكمه الثبات بحسب التعيين الاول. (ميرزاهاشم) .

٣ - تنقلب (خ ل) .

محكوم عليه .

(٤)

ومن النصوص

ان العلم يتبع الوجود ، بمعنى انّه حيث يكون الوجود يكون العلم دون انفكاك، وتفاوت العلم بحسب تفاوت قبول الماهية الوجود تامة ونقصاً . فالقابل للوجود على وجه اتم ، يكون العلم هناك اتم، وينقص العلم بمقدار القبول الناقص وغلبة احكام الامكان على احكام الوجوب عكس ما ذكرناه اولاً . فاعلم ذلك .

(٥)

ومن النصوص المحققة :

وان كنت قد المعت بطرف منه في بعض المواضع من كتبي في ضمن امر آخر وبلسانه، لكن لما افرزت هذا الكتاب لذكر النصوص من الازواق المختصة بخصوص مقام الكمال دون لسان عمومه من الازواق المقيّدة الحاصلة لارباب المقامات المخصوصة والمستندة، من حيث الاصاله الى حضرة اسم اوصفة من الصفات والاسماء الالهية التي هي محتد ذلك الذوق الخاص وبسببه وجب على ان اقرر وأميّر، ما يختص بذوق مقام الاكمل والاجمع ، وصحة ثبوتّه

ومطابقته لما يعلمه الله في أعلى درجات علمه واتمّمها واكملها من ذلك الامر، المترجم عنه دون تقرير صحته وثبوتة بالنسبة والافاضة وفي مقام دون مقام وباعتبار حال ووقت دون غيرها من الاوقات والاحوال، وما ذكر^١.

فنقول بعد تقديم هذه المقدمة (الكلية - خ ل) في بيان هذا النص الذي قصدنا ايضاحه، ان كل معلوم ادركه الانسان بنظره او كشفه او حسّه او خياله جمعاً وفرادى ولم ينته نظره او كشفه لذلك الامر او ادراكه ايّاه حسّاً وخيالاً الى ادراك ما وراءه بعد معرفة ذاتيّاته ولوازمه الكلية، فانه لم يدرك ذلك الامر حق الادراك تماماً، ولم يعرفه حق المعرفة، سواء كان متعلق ادراكه ومعرفته العالم من حيث معانيه وارواحه، او من حيث صورته واعراضه، او كان متعلق معرفته الحق، فانه متى كشف له عن جليّة الامر صورة يعيّن كل معلوم في علم الحق، وجد الامر كذلك، فانه مالم ينته معرفته بالحق الى اطلاقه وصرافه وحدة ذاته الحقيقية التي لا اسم يعيّنّها ولا وصف ولا حكم ولا رسم ولا ينضبط بشهود ولا يعقل ولا ينحصر في امر معيّن، لم يعلم ان ليس وراء الله^٢ مرمى، وان الاحاطة به علماً وشهوداً محال، وان ليس بعد وجود الحق الا انعدام المتوهم. هذا، وان كان لمعرفة تعذر العلم بالله على نحو ما يعلم نفسه طريق آخر اعلى واتمّ واكشف، عرفناه ذوقاً وشهوداً، بحمد الله تعالى ومنه، لكن ذلك ممّا يحرم بيانه وتسطيره، وغاية

١ - من المقام والاضافة فهو عطف على الاحوال (ش).

٢ - اذالعدم المحض لا يكون مقصداً للإشارة لا حسية ولا عقلية (ش).

البيان عنه، هذا الالماع^١ المذكور هذا، وان كان الشذوق والمعرفة الحاصلة لصاحبه ، والشهود من حيث استناد ذلك الشذوق والمقام الى حضرة اسم من الاسماء الالهية ، التذى هو قبلة صاحب ذلك المقام ، وغاية معرفته من الحق نهاية^٢ ، سيما من الوجه الذى يقضى بأن الاسم عين المسمى ، كما اوضحناه فى مواضع من كلامنا ، لكن تلك غايات نسيية ، فان المبادئ والغايات اعلام الكمالات النسيية ، والامر من حيث الكمال الحقيقى^٣ بخلاف ذلك^٤ . واليه الاشارة بقوله لاكمل عبيده «وان الى ربك المنتهى» . وادرج سبحانه فى هذه الاية لطيفة اخرى خفية ، وهو كونه لم يقل : وان الى ربك منتهاك ، بل نبه على ان غايته من مطلق الربوبية ، الغاية التى هى غاية الغايات ، وليس بعدها الا تفاصيل درجات فى الاكلمية التى لا

١ - البيان (خ ل) .

٢ - قوله : نهاية : خبر لكان فى قوله : وان كان الشذوق (الى آخره) .

٣ - وهو الكمال المختص بصاحب احديّة الجمع والتعيش الأول (ش) .

٤ - اى ليس له غايات بل له غاية واحدة هى غاية الغايات ، بل لا غاية له

ولا نهاية (ش) .

٥ - قوله : الى ربك المنتهى . لأن ربه هو التعيش الأول والوحدة الحقيقية الذاتية التى نسبة الاحديّة والمسقطه لجميع الإعتبارات والواحدية المثبتة لجميع الاعتبارات اليها على السواء ، وهى المنشأ للأحديّة والواحدية ، فهو أصل الاسماء الالهية المضاف اليها الربوبية ومنشأها ومنتهاها . فتدبر فى هذه الآية الشريفة ، لأنها صريحة فى ختميته «صلى الله عليه وآله» وأنه لا مقام فوق مقامه «صلى الله عليه وآله» ، فمن ادعى الفوقية فهو كاذب جاهل فتأمل (ميرزاهاشم) س ٥٣ ، ص ٤٣ .

يقف عند حدٍّ وغاية. وقد اشار «صلى الله عليه وآله» الى ما ذكرناه فى بعض مناجاته، فقال: اعوذ برضاك من سخطك، وبمعافاتك من عقوبتك، واعوذ بك منك، لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك. اى: لا ابلغ كل ما فيك، فجمع فيه بين التَّسْبِيحِ على تعذُّر الاحاطة^١، وبين التعريف^٢ بانتهائه فى معرفة الحق الى غاية الغايات، وهذا كالتفسير للاية المذكورة، وهى قوله: وان الى ربك المنتهى. وفى الاحاديث النبويَّة تنبيهات كثيرة تشير الى ما ذكرناه، من تتبُّعها بعد التيقُّظ والتفهيم^٣ لما ذكرته، الفاه واضحاً جلياً. ثم نقول: ولهذا المقام والتذوق المنبَّه عليه السنة يترجم عنه بصيغ مختلفة، فمن السنن فى القرآن من حيث التسمية الاعراف الذى اخبر سبحانه ان رجاله يعرفون كلاً بسيماهم، وهذا من خاصيَّة الاستشراف على الاطراف^٤ بالانتهاء فى معرفة الاشياء الى الغاية التى يوجب الاستشراف على ما وراءها، ولسانه فى مقام النبوة واسمه المطلاع كما قال «صلى الله عليه وآله» فى امر القرآن، بل فى سرِّ كل آية منه، ان لها، ظهراً وبطناً وحداً ومطلعاً، الى سبعة ابطن. وفى رواية الى سبعين بطناً. وقد نبَّهت^٥ على ذلك فى تفسير الفاتحة،

١ - اى بقوله: لا احصى (ش).

٢ - اى بقوله: اعوذ بك منك (ش).

٣ - التفهيم (خ ل).

٤ - الاعراف (خ).

٥ - قال فى ذيل تفسير مالك يوم الدين بعد تمهيد بيان وتقرير، فنقول: الكلام الالهى من اجل النسب والصفات الكليَّة المستوعبة مراتب الايضاح والافصاح وقد صدر من حضرة الحق ووصل اليها منصفاً بحكم الحضرات الخمس الاصلية المذكورة، وما اشتملت عليه وله، كما اخبر «صلى الله عليه وآله وسلم» ظَهر وهو ←